

واژه نامه

فارسی پایه پنجم

گردآوری: بنی مصطفی



از پی: به دنبال

برانی: دور کنی، طرد کنی

بیم: ترس

چاره: تدبیر، راه حل

تالاب: جایی که آب در آن جمع شود و بماند، آبگیر، برکه

تأمل کردن: اندیشیدن

تماشاگاه: مخفف تماشاگاه، جای تماشا

تئیدن: بافتن

آرد: آورد

بستان: مخفف بوستان، باغ بسیار خوش بو، باغ گل و میوه

بُن: بوته، ریشه، درخت

بوته: هر گیاهی که چندان بلند نشود و به زمین نزدیک

باشد. (گل بوته: بوته‌ی گل)

بیدبُن: درخت بید

تاک: درخت انگور

گر: مخفف اگر

مونِس: همدم، یار

نوازی: مهربانی و نوازش نکنی، محبت نکنی

هستی: وجود، جهان

درنگ: توقف، مکث

سنگلاخ: جایی که پراز سنگ باشد، سنگستان

شگفتی: تعجب، حیرت، عجیب بودن

عمیق: ژرف، گود، عمق دار

شاخسار: قسمت بالای درخت که پُرشاخه است.

صحرا: دشت

گسیختن: پاره شدن، جدا شدن

نارون: درختی است بزرگ و پُرشاخ و برگ و بدون میوه با

برگ‌هایی بیضی‌شکل و دندانه‌دار.

نغمه: آواز، صدای خوش



اجزا: جمع جزء، بخش‌ها، قسمت‌ها

انجم: جمع نجم، ستارگان

بجر: دریا

بر: خشکی، بیابان، دشت

برهنه: لخت، عریان، بدون پوشش

بنی آدم: فرزندان حضرت آدم(ع)، در اصطلاح تمام انسان‌ها را می‌گویند.

بیخ: ریشه، بُن، اصل

تحسین: آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن

حسرت: افسوس، پشیمانی

خودبینی: غرور، خودپسندی

جالیز: محلّ زراعت خربزه، هندوانه و خیار

گردکان: گردو

توحید: یگانه دانستن خداوند

زمزمه: نغمه، سرود، آواز خواندن با صدای آهسته

شاخ: شاخه‌ی درخت

شمار: حساب، اندازه

فضل: نیکی، برتری، احسان

لیل: شب

نهار: روز

شب‌نم: قطره‌ای شبیه دانه‌ی باران که شب‌ها روی

برگ گل و گیاه می‌نشیند.

وزیدن گرفت: شروع به وزیدن کرد.



ابتدا: شروع، آغاز

اندیشه: فکر

بلندآوازه: مشهور، نام‌آور، معروف

تعیین: معین کردن

خون سردی: در اصطلاح به معنای بی‌اعتنایی است.

زرگر: کسی که با زر (طلا) کار می‌کند.

سربلندی: افتخار

شوق: میل، اشتیاق

طیب: پزشک

فاسد: تباه، خراب

فراخواند: صدا زد، دعوت کرد

کارگاه: جایی که در آن کار می‌کنند، هر جا که چیزی در آن بسازند.

کهن: قدیم، گذشته

گرما به: حمام

هم‌روزگار: هم‌عصر، هم‌زمان

ازیرا: زیرا که، برای اینکه

بدو: به وسیله‌ی او

برتر: بالاتر، بلندتر

برنا: جوان

خرد: عقل، درک

دلگشای: دلگشا، خوشایند

رهنمای: راهنما

سرا: خانه، کاشانه، بنا

کزین: که از این

گزند: آسیب، زیان، صدمه

بازرگان و پسران



واژه‌نامه



فروغ: روشنائی، پرتو نور، درخشش	آراستن: زینت دادن، آرایش کردن
فضا: مکان فراخ، زمین وسیع	اسباب: جمع سبب، لوازم
فضیلت: نیکویی، برتری	اندوختن: ذخیره کردن، جمع کردن و پس انداز کردن
کاهلی: تنبلی، سستی	بلا: سختی، گرفتاری
گرد خود: اطراف خود	پاره‌ای: بخشی، تکه‌ای، قسمتی
گمنام: ناشناس، کسی که مشهور نیست.	تهیدست: فقیر
محافظت: نگهداری کردن، نگهبانی	جویا: جست‌وجوکننده، جوینده
مودی: آزاردهنده، اذیت‌کننده، آسیب‌رساننده، موجود مزاحم	چارپا: چهارپا، اسب، شتر، خر و مانند آنها
نهان: پنهان، مخفی	خصلت: خو، ویژگی، عادت
هلاک: نابود کردن، از بین بردن	سرمایه: مال، دارایی
	غفلت ورزیدن: توجه نکردن، بی‌اعتنائی کردن



ازو: مخفف از او (در شعر به معنای «به او» است).

بادِ مهرگان: باد پاییزی

چنار: درختی است بی‌میوه، بلند و بسیار قطور که برگ‌های پنجه‌ای پهن و عمر زیاد دارد.

امپراتور: پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای وسیعی سلطنت می‌کرد.

اشارت: نشان دادن

اعتماد: اطمینان و تکیه به کسی یا چیزی داشتن

بازداد: پس داد

بستند: گرفت

به‌نرمی: به آرامی، آهسته

حاکم: فرمانروا، کسی که حکومت می‌کند.

درشتی: خشونت

کدوئین: بوته‌ی کدو، گیاه کدو

مهرگان: پاییز، اوایل پاییز (جشنی که ایرانیان روز شانزدهم مهر برگزار می‌کردند).

جارچیان: کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می‌رساندند.

زر: طلا

طلبید: خواست، جست‌وجو کرد

غازی: بندباز، شعبده‌باز، ریسمان‌باز، معرکه‌گیر، کسی که کارهای عجیب انجام می‌دهد.

فلان: همراه اسم برای اشاره به شخص، جا، موضوع یا هر چیز مبهم و نامعلوم به‌کار می‌رود.



أفق: کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محلّ تقاطع زمین و آسمان وجود دارد.

اندرون: درون، داخل

إهتزاز: جنبش، حرکت

ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حقّ خود، از خودگذشتگی

برانگیزد: به پا کند، به جنبش درآورد

پایندگی: پابرجا بودن، همیشگی، جاودانگی

پاینده: پایدار، همیشه، جاوید

جاودان: مخفّف جاویدان، همیشگی، ابدی

حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران، خداشناسان

برون: بیرون

پیشه: کار، حرفه، شغل

پیکر: جسم، کالبد

دُر: مروارید

خاوران: مشرق، محلّ درخشش خورشید؛ مهر خاوران: خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند.

خَرَم: شاداب، سرسبز، باطراوت

سیم: نقره

شورانگیز: ایجادکننده‌ی هیجان، هیجان‌انگیز

ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می‌پذیرد، نگهدار و مراقبت‌کننده از چیزی

عبرنسیم: خوش بو

فر: شکوه و جلال

موزون: خوش‌آهنگ، آهنگین، متناسب

مهر: خورشید

سرشتن: مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر، آغشتن

سرشته: مخلوط شده با چیزی، آغشته

سنگ خارا (سنگ خاره): سنگ سخت، نوعی سنگ

گهر: گوهر، مروارید



کاین: که این	رهزن: دزد	پارسا: باتقوا، پرهیزگار
گذرگاه: محلّ عبور، راه گذر	زان: مخفّف از آن	تابناک: درخشان، نورانی
ملک: زمین	سرشک: قطره‌ی اشک	خاستن: بلند شدن
نظاره کردن: نگاه کردن، تماشا کردن	شبان: چوپان	خَرَد: بخرد
	فریفتن: فریب دادن، گول زدن	رعیت: عموم مردم، مردم تحت فرمان پادشاه



اوضاع: شرایط، وضعیت

با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد، از بین برد.

باختر: مغرب

برافراشته: بالا برده، پرچمی که بالا برده شده باشد.

بنیان: پایه، اساس

بوم: زادگاه، سرزمین، زیستگاه

بوم و بر: سرزمین، آب و خاک

بی باکانه: شجاعانه، بدون بیم و هراس کاری کردن

پایداری: ایستادگی، پافشاری، مقاومت

تخت جمشید: نام مکانی باستانی در اطراف شیراز

تنگه: شاخه‌ای از دریا واقع بین دو خشکی که دو دریا را به

هم وصل می‌کند.

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی

چابک: به سرعت حرکت‌کننده، چالاک، تیزپا و سریع

چیرگی: برتری، چیره شدن، تسلط

حیرت‌آور: شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، چیزی که باعث شگفتی شود.

خفت: خواری، کوچکی، تحقیر

خیره‌کننده: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند.

درغلتاندن: به پایین غلتاندن؛ بغلتانند: به طرف پایین رهاکنند.

دلاور: بی باک، شجاع، دلیر

زَین: آنچه از زر ساخته شده، طلایی، به رنگ زرد

سهمگین: ترس‌آور، هراس‌انگیز، خوفناک، مهیب

گلگون: سرخ‌رنگ، به رنگ گل سرخ

مباد: نباشد (برای دعا و نفرین به کار می‌رود).

مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر در آن به دنیا آمده بود.

ناگوار: ناپسند، ناشایست

نواحی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بخش‌ها

هجوم: حمله، تاختن، یورش

هخامنشی: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در روزگاران کهن

یال: موهای گردن شیر و اسب

یورش: حمله، هجوم، تاخت‌وتاز

أعلا: برتر، بهتر، برگزیده تر از هر چیز

زاغ بور: پرنده‌ی بومی ایرانی است؛ این پرنده فقط در بیابان‌های مرکزی و شرقی ایران زندگی می‌کند. صدایی خوش و جُثه‌ای کوچک و زیبا دارد. از خانواده‌ی کلاغ‌هاست؛ اما از نظر ظاهری به هُدُهد شبیه‌تر است. رنگش نخودی نارنجی، هم‌رنگ زیستگاه خود یعنی کویرهای ایران است. زاغ بور معمولاً در میان بوته‌های خار، تخم می‌گذارد. بسیار تند و تیز و هوشیار حرکت می‌کند و جست‌وجوگر است.

خاطر: یاد، ذهن، اندیشه

خردی: کوچکی، کودکی

گزید: گاز گرفت

سپیدار: نام درختی زیبا و بلند که پوست و چوب آن سفید است.

شمشاد: گیاهی زینتی است که در باغ‌ها و باغچه‌ها کاشته می‌شود.

کوهسار: کوهپایه، کوهستان

ماکیان: خانواده‌ای از پرندگانی مثل مرغ خانگی و بوقلمون

هان: آگاه باش



إن شاء الله: اگر خدا بخواهد، اگر ایزد بخواهد.

تحویل دادن: سپردن، چیزی را به کسی دادن

خیره شدن: چشم دوختن به چیزی، نگاه کردن به چیزی با دقت

رشید: خوش قامت، دلاور، کسی که قامت بلند و کشیده دارد.

سیما: چهره، صورت

کشمکش: ستیزه، جدال، دعوا

اتحاد: یکی شدن، یکدلی

بهروزی: نیک بختی، خرمی، خوش بختی

خُجسته: فرخنده، مبارک

دمیدن: طلوع کردن و سرزدن خورشید، ماه یا ستارگان

ما شاء الله: هرچه خدا بخواهد (هنگام دعا و بیان شگفتی به کار می‌رود).

محو چیزی شدن: فقط به یک موضوع اندیشیدن، غرق در کاری شدن، با تمام حواس به چیزی نگاه کردن

معاصر: هم‌زمان، هم‌دوره

نام‌آور: مشهور، معروف

دمید: درخشید، طلوع کرد.

مَرَساد: نرسد، امیدوارم نرسد (فعلی است که برای دعا و نفرین به کار می‌رود).



آفت: آسیب، زیان

استعداد: توانایی

بوم: پارچه‌ای قاب‌گرفته که روی آن نقاشی می‌کنند.

تحسین‌آمیز: همراه با ستایش و آفرین، شایسته‌ی تعریف و

ستایش

جست‌وجوگر: کنجکاو، آن‌که در پی یافتن چیزی است.

خشت: آجر خام

دلنشین: خوشایند و پسندیده

رخ: چهره، صورت

ضامن آهو: لقب امام رضا(ع)

ضایع: تباه‌شده، تلف‌شده

فوق‌العاده: فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیرعادی، غیرمعمول

نقش و نگار: شکل‌های رنگارنگ و گوناگون

نقش خردمندان



واژه‌نامه



امکانات: ابزارها، وسایل و شرایط مناسب برای دستیابی به چیزی

تأسیس کردن: بنا کردن، بنیان نهادن، پایه‌گذاری کردن

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، ربایش

خان: رئیس، امیر

خانمان سوز: ویرانگر، از بین برنده‌ی خانه و کاشانه

خردمندان: عُقلا، انسان‌های اهل فکر و خرد

در هم فشردن: یکی کردن، در هم کردن

دینار: واحد پول بعضی کشورهای عربی

رصدخانه: مکانی است که در آن، ستاره‌شناسان به کمک

ابزارهایی، ستارگان را مشاهده و بررسی می‌کنند.

زیرکانه: از روی هوش و خرد، هوشمندانه

سایه‌ی وحشت: اثر ترس، نشانه‌ی بیم و هراس

قتل عام: کشتار گروهی، دسته‌جمعی به قتل رساندن

کارساز: مفید و اثرگذار، کارگشا

مشاور: راهنما، کسی که با او درباره‌ی کارها مشورت می‌کنند.

مهیب: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز

نسخه‌برداری: رونویسی کردن، بازنویسی کردن

نظامیه: مدرسه‌ها یا دانشگاه‌هایی که خواجه نظام‌الملک بنا کرده بود.

هراس‌انگیز: ترسناک، وحشتناک، ترس‌آور



أجل: مرگ

اندوه: غم، غصه

بازآمدن: تغییر رأی دادن، پذیرفتن

برسان شید: به مانند خورشید، مانند آفتاب، سان: مثل و

مانند، شید: خورشید، روشنایی، آفتاب

بُد: بود

برین: واقع در بالا یا بالاترین جا

بفگند خوار: با خفت و ذلت دورانداخت.

بی‌آزارت: بی‌آزار تو، بدون زحمت دادن به تو

جامه: لباس، پوشاک، تن‌پوش، رخت

خواستار: خواهان، درخواست‌کننده

سرافرازی: سربلندی، افتخار و شکوه

اطبّا: جمع طبیب، پزشکان

صحت: سلامتی

عاجز: درمانده، ناتوان

عافیت: آسایش، سلامتی و تندرستی

بوذرجمهر: وزیرانوشیروان که حکیمی والا بود.

حُسن: خوبی، نیکی

سستی: تنبلی

سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که آن را پادشاه پرنده‌گان دانسته‌اند.

شرمسار: خجالت‌زده، شرمنده

شیردل: دلیر، شجاع

عاقبت: سرانجام، پایان کار

کاروانیان: همسفران، کسانی که در یک کاروان سفر می‌کنند.

گردن‌کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان، بزرگان و قدرتمندان

موبد: روحانی زرتشتی

میهان: بزرگان، مهتران

قربه: چاق

مصیبت: رویداد دردناک و غم‌انگیز، رنج و سختی

معالجت: معالجه کردن، درمان کردن

هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات

روزی که باران می بارید



واژه نامه



روزی که باران می بارید

بال در بال پرستوها

رهگذران: عابران

عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ: خداوند بلندمرتبه، گشایش و ظهور او را نزدیک گرداند (دعایی که هنگام ذکر نام امام دوازدهم (ع) بر زبان می آورند).

فلزی: آنچه از فلز ساخته می شود.

پیشواز: استقبال

عود: نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی می دهد.
فواره: بالا رفتن آب با فشار زیاد

نرگس: گلی زیبا با گلبرگ های سفید که در وسط این

گل حلقه ای زردرنگ دیده می شود.

شجاعت



واژه‌نامه



افزون: بیش، بیشتر، زیاد، بسیار

جهل: نادانی

حوادث: رویدادها، حادثه‌ها، پیش‌آمدها

متانت: سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام رفتار کردن

نکوهیده: زشت، ناپسند

نهراسد: نترسد، هراس نداشته باشد، بیم نداشته باشد.

کاجستان



واژه‌نامه



کاجستان

تازیانه: رشته‌ای از چرم که برای زدن و راندن چهارپایان یا برای آزار و شکنجه‌ی آنها به کار می‌رفت.
خطوط سیم پیام: خط‌ها یا کابل‌های تلفن
کاجستان: جایی که درخت کاج فراوان روییده باشد.

باری: به هر حال، کلمه‌ای است که کلام را مختصر می‌کند.

چاره: تدبیر، راه‌حل

خامش: مخفف خاموش

خامش گردانم: ساکت کنم

در نهاد: شروع کرد، آغاز کرد

حکمت

زیر آسمان بزرگ

حصار: دیوار
ویلون: یکی از سازهای موسیقی

غایت: آخرین درجه، پایان، نهایت

غوطه: فرورفتن در آب

محنت: رنج، سختی

ملاطفت: محبت، مهربانی



آسوده خاطر: آسوده دل، بی دلواپسی و نگرانی

بهبودی: تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر

شدن حال بیمار

بیندوزم: نگه داری کنم، انبار کنم، ذخیره کنم.

ابرام: پافشاری کردن در کاری، اصرار داشتن

تیره دل: بداندیش، سیاه دل، نامهربان، سنگ دل

خارا: نوعی سنگ سخت

در استاد: پافشاری کرد، اصرار ورزید؛ درایستادن: پایداری و

ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن

زور آزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند،

پهلوان، کسی که قدرت نمایی می‌کند.

سخت سر: مقاوم، سرسخت، لجباز

جهش: جهیدن، جستن

خور و خواب: خوردن و خوابیدن

سپیده دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد

ناتوان: بی قدرت، ضعیف، مریض

سهل: آسان

کاویدن: جست و جو کردن، تلاش کردن، کاوش کردن

کرم کرده: لطف کن، مهربانی و محبت کن

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

گرت: اگر تو

ناید: نمی‌آید (ناید به بار: سودی به دست نمی‌آید،

فایده‌ای ندارد).

نجنیبیدن: تکان نخوردن، از جا حرکت نکردن

یأس: ناامیدی، دل سردی



بردباری: شکیبایی، صبر

پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار آراستن، زینت

و زیور

توشه: خوراک اندک یا خوراک برای مدّت معینی، به‌ویژه

آذوقه‌ی سفر

خونابه: خون آمیخته با آب

سور: مهمانی، ضیافت

اخترشناس: ستاره‌شناس، منجم

خوارزم: سرزمینی بزرگ و کهن در ازبکستان و ترکمنستان

دربار: عمارت، بارگاه، کاخ شاهی

دیار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

خاکدان: دنیای خاکی، این جهان

خاکیان: اهل خاک، مردم، انسان‌ها

ضمیر: درون، باطن

غافلان: ناآگاهان، بی‌خبران، فراموش‌کاران

فارغ: آسوده، راحت

قناعت: قانع بودن، به حقّ خود بسنده کردن

کامکار: نیک‌بخت، خوش‌بخت، پیروز

مسکین: بینوا، بیچاره، نیازمند، تهیدست

مور: مورچه

رانده شدن: بیرون شدن، طرد شدن

سلطان محمود غزنوی: بنیان‌گذار سلسله‌ی غزنویان

فراز و نشیب: بلندی و پستی، سربالایی و سرازیری

معرفت: شناخت، علم و دانش

ملکا: ای خدا (ملک یکی از نام‌های خداوند است.)

نیایش: دعا و راز و نیاز با پروردگار